

شاید با انتخاب این عنوان در تیتیر مقاله، برخی از خوانندگان تعجب کنند که قرن بیستم که همراه با پیشرفت علم و تکنیک و فضانوردی است، چگونه می شود فرض بیماری اندیشه را بر جمعی از دانشمندان معروف جهان غرب در قرن اخیر نسبت داد؟

ولکن با کمال تأسف باید اعتراف کرد که در کنار پیشرفت وسیع علم و تکنیک که دلیل سلامت فکر و اندیشه صحیح و پویا می باشد افکار انحرافی نیز موجود است. ما در این مقاله به تحلیل و بررسی برخی از آنها می پردازیم :

مفهوم اخلاق در فلسفه اگزیستانسیالیسم

از جمله مکاتب انحرافی، مکتب «اگزیستانسیالیسم» است. پیروان این مکتب در زمینه سیستم اخلاقی به یک سلسله عقائد خاصی معتقدند که خالی از اعجاب نیست که مجموعه ای از این عقائد، اصول ومبانی فلسفه اگزیستانسیالیسم را تشکیل می دهد.

اینان مفاهیم و معانی مقدسی را که پایه اخلاق فردی و انسانی را تشکیل می دهد، قبول ندارند اینان این گونه مفاهیم و معانی مقدس را موهوم و بی ارزش می دانند و تنها به اصولی از اخلاق قائلند که در شعاع و حدود قانون باشد. از «راسل» که یکی از بزرگان مکتب اگزیستانسیالیسم است، سوال می کنند که آیا خود را به کدام یک از سیستمهای اخلاقی مقید میدانند؟ در پاسخ می گوید : روش اخلاقی من ایجاد هم آهنگی بین منافع بوده، خصوصی می باشد (1) .

چنانکه خوانندگان ملاحظه می کنند، راسل که از دانشمندان معروف اروپائی است، اخلاق را به معنا و موقعیت قانون تلقی کرده و تنها مربوط به زندگی اجتماعی و حقوق افراد و جوامع انسانی می داند و اخلاق فردی را نفی می نماید به نظر او انسان در ارتکاب اموری که ضرری و صدمه ای به دیگران نمی رساند، آزاد است و لزومی ندارد که از آنها خودداری کند، مثلاً لزومی ندارد که زنان عفت به خرج دهد و از معاشقه با غیر همسران خود در صورتی که تولید مثل نکنند خودداری نمایند؟! (2) .

از اینرو «راسل» براساس آزادی انسان در امور مربوط به خود اظهار می دارد که مریض حق دارد به مرگ خود رضایت دهد!! و در غیر این صورت بر پزشک نیز روا است که او را بمیراند و راحت سازد!! مجله «عالم فکر» در نخستین شماره خود مقاله مفصلی در مورد فلسفه اگزیستانسیالیسم تحت عنوان «بیماری اندیشه در قرن بیستم» درج کرده در این مقاله از قول «آلبرکامو» از دانشمندان بزرگ اگزیستانسیالیسم مینویسد :

«زندگی مفهومی ندارد و شایسته بسرآوردن نیست بنابراین خودکشی امری طبیعی، عاقلانه و پذیرفتنی است» (3)

پس مبناي این مکتب بر این است که برای انسان همه چیز آزاد است و به این ترتیب تمامی ارزشها را خواه

آسمانی و غیر آن را زیر پا می گذارند و جز آزادی فرد هیچ چیز در آن مفهوم ندارد! این مساله خود راهنمایی روشن برای تبیین و توضیح اساس فلسفه اگزیستانسیالیسم و مفهوم اخلاق در این فلسفه می باشد لذا از دانشمندان بزرگ غربی از قبیل «هایدگر»، «سارتر»، «آلبر کامو»، «سیمون دوبواره» و... ضمن کلامی می گویند :
«اندیشه اگزیستانسیالیسم نقطه اتکایش الحاد و آزادی از قید دین و اخلاق است».

چند سوال از معتقدین و بنیان این مکتب

سوال اول این که هدف از آزادی چیست؟ آیا هدف از آزادی این است که انسان قادر باشد با اجرای آنچه که برای خود و دیگران بهتر می داند و در این راه مانند یک موجود مستقل و عاقل، قبول مسوولیت نماید؟ یا این که هدف از آزادی رهایی بی قید و شرط انسان به همراه تمام هوسها و بی خردیهایش برای فساد و بدکاری، خیانت و حيله است؟ در حقیقت زیر پوشش آزادی تمام مفاصد و زشتی هار را مرتکب شود آیا تامین این هدف همان هرج و مرج و لاقیدی مطلق نیست؟ در این صورت فرق انسانها با وحشیان جنگلها کدام است؟

از «سارتر» سوال می شود که خیر انسانیت در چیست؟ در پاسخ آن می گوید : آن، چیزی است که انسان تشخیص می دهد پس وقتی به عنوان مثال تشخیص می دهد که خیر انسانیت در پیوستن به آئین کاتولیک یا به عکس است این تشخیص برای اگزیستانسیالیسم منطقی صحیح و قابل قبول است.
از این کلام ایشان معلوم می شود که هیچ حق و عدالت و خیری جز آنچه فرد انسان می بیند و می خواهد وجود ندارد، حال اگر فردی خیری را طلب کند و بخواهد همان صحیح بوده و درست است و میزان تشخیص هم چیزی جز دوست داشتن و یا دوست نداشتن های فردی نیست. حال اگر یک فرد خیری را که دیروز خوب می دانست امروز بد بدانند، در این صورت مفاهیم صالح و فاسد و صحیح و غلط جای ثابتی اصلا پیدا نمی کند و مقیاس و معیار، اراده فردی است نه چیز دیگری حتی اگر اراده مزبور بدون عقل و علم اعمال شده باشد آیا این جز افراط و انکار حقائق واقعی چیز دیگری هست؟

آری، از این مکتب این عقیده را می پسندیم که انسان مالک چیزی جز سعی حاصل و دسترنج خود نیست. (سوره نجم، آیه 39) : (لیس للانسان الا ما سعی) : یعنی برای بهره ای جز سعی و کوشش او نیست. و نیز مطابق دیدگاه اسلام تقلید کورکورانه از غیر را غیر عقلانی و امر زشتی می دانیم و نیز این عقیده را نیز می پذیریم که در انتخاب هرگونه مذهب و مرام و آئین در اسلام هیچ گونه اجباری و اکراهی وجود ندارد و راه رشد از راه ستم و تجاوزگری آشکار و جدا است. (قرآن کریم در سوره بقره، آیه : 256) (لا اکراه فی الدین قد تبین للرشد من الغی) یعنی انتخاب دین آسمانی اجباری و اکراهی نبوده و خداوند راه ضلال را از راه رشد و هدایت واضح و آشکار نموده است.
و باز در قرآن کریم، سوره کهف، آیه 29 می فرماید : (فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر) یعنی : کسی که بخواهد ایمان بیاورد و کسی که بخواهد کفر ورزد. ، ولی باوجود این اسلام در قبال هرج و مرج و افراطی گری و بی اعتنائی به خیر و حق و نیز درمقابل رهایی مطلق و بیقید و شرط انسان در هوسهایش که بدون شک در روی زمین شر و فساد برپا می کند و هم چنین در قبال بی مسوولیتی و عدم تعهد، قاطعانه و دقیق موضع گیری می کند.
در قرآن کریم در سوره قیامت آیه 36 می فرماید : (ایحسب الانسان ان یترک سدی ...) : آیا انسان می پندارد که بی قید و رها و فارغ از مسوولیت او را وانهاده ایم؟ .

مسلمتا چنین نیست زیرا اولاً انسان در قیامت در گرو عمل و کار خویش است و ثانیاً برای انسانها نگهبان و مراقبی گمارده شده که غفلت بر او راه نمی یابد پس انسان آزاد مطلق نیست.

ثالثا : هرکسي بناگزير در مورد اعمالش پاداش يا مجازات خواهد شد. پس اينگونه نيست که هرچه را که دلش بخواهد عمل کند و نتيجه کار و پاداش عمل خویش را در نظر بگيرد.

بطلان عقیده ماکياولي ايسم

از مطالب گذشته مي توان به بطلان عقائد مکتب ديگري به نام «ماکياولي ايسم» نيز پي برد. پيروان اين مکتب آزادي انسان را تا آنجا توسعه دادند که جايز دانسته اند که انسان زندگي خود را بر پايه رذائل اخلاقي قرار دهد در صورتي که اين رذائل اخلاقي براي زندگي فردي و اجتماعي انسان مفيد باشد.

يکي از طرفداران و از بنيان اين مکتب دانشمندی به نام ماکياولي ايتاليائي متوفي 1527 ميلادي است وي در کتابي بنام «پرنس» که آن را براي امير فلورانس نگاشته و در آن اصولي را که براي رئيس در سياست و حکومت بايد داشته باشد، تشریح مي نمايد او ميگويد :

خيلى از فضائل رعايت آنها موجب خرابي مملکت و برعکس بسياري از رذائل وجود دارد که موجب رفاه مردم و آبادي و پيشرفت مي باشد مثل قساوت و بي رحمي و سنگدلي، شاه بايد قسي القلب و بي رحم باشد تا بتواند اطاعت مردم و وحدت ارتش را حفظ نمايد! او مي گوید : به تجربه ثابت شده پادشاهاني که مقيد به حفظ پيمان خود نبودند، به اعمال بزرگي نايل شدند و بر آنهايي که وفا به عهد داشتند، فائق آمدند.

باز مي گوید : شاه بايد به دينداري و تقوا فضائل اخلاقي و انسان دوستي و اخلاص درعمل تظاهر کند ولي نبايد به آن پاي بند باشد! مکتب نيچه ايسم و بطلان آن بازمي توان مکتب ديگري که با دو مکتب قبلي رابطه مبنايي داشته و مشابهتي قوي بين آنها وجود دارد، در اينجا اشاره نمود و آن مکتب بنام مکتب «نيچه ايسم» معروف است.

طرفداران اين مکتب معتقدند که انسان طبعاً خودپرست بوده، ميل دارد با قدرت و تواني بيشتري زندگي کند و لازم است انسان در رفتار و کردار خود تنها به خودبينديش و سعي کند بيشتري زندگي کند و به امور ديگران توجهي ننمايد.

در نظر پيروان اين مکتب اساساً عدالت و احسان و... تعاليمي بر خلاف طبيعت انسان بوده اصولاً خطرناک هستند چه آن که انسان را به ضعف و ناتواني و در نتيجه نابودي مي کشاند.

يکي از طرفداران و مروجين اين مکتب دانشمندی به نام «فريدریش ويلهلم نيچه آلماني» متوفي سال 1900 ميلادي است او ميگويد : بحث اين که زندگاني دنيا خوب است يا بد و حقيقت آن چيست؟ امري بيهوده است کسي نمي تواند آن را دريابد، بعضي مي گویند بهتر آن بود که به دنيا نمي آمديم شايد چنين نباشد نميدانم اما ميدانم که خوب يا بد به دنيا آمده ام و بايد از دنيا بهره ببرم و هرچه بيشتري بهتر. و آنچه براي حصول اين مقصود مساعد است، خوب است گرچه قساوت و بي رحمي باشد و آنچه مخالف و مزاحم اين غرض است، بد است گرچه راستي و قهرماني و فضيلت و تقوا باشد!

او ميگويد : انسان فکر خدا و زندگي اخروي را بايد کنار گذارد که از آن ضعف و عاجزآمده است، انسان بايد در فکر زندگي دنيا باشد و به خود اعتماد کند. اين آغاز، رهائي از بند است! ديگر آن که بايد رافت و رقت قلب را دور انداخت، رافت ازعجز است و فروتني از فرومايگي (4) .

خوانندگان چنان که ملاحظه مي کنند، انسانهاي پيدا مي شوند که نه تنها فضيلت و کمال و صداقت و رافت و احسان و نيکي و ساير ملکات نفساني را منکر مي شوند، بلکه زندگي را منحصر به زندگي دنيايي مادي محصور و

محدود مي دانند راستي اين نوع تفكر از آثار و علائم كوتاهي فكر و محدوديت عقل و فكر شما نمي رود؟ ! آيا با اين نوع اندیشه انسان از مقام والاي قدس به مرحله حيوانيت صرف يعني موجوداتي كه نه عقل دارند و نه فكر و تنها در صدد خوردن و آشامیدن و درنتيجه مردن تنزل پيدانمي كنند؟ !! هيپيسيم يكي ديگر از مكتبهاي ضداخلاقي كه امروز در قشر وسيعي از ملتهاي دنيا نفوذ دارد «هيپيسم» است كه پيروان اين مكتب خود را طرفدار صلح و محبت مي دانند و پيرو عيسي و بودا معرفي مي كنند ولي در عمل جز مسائل سكس و شورش و تجاوز چيزي از آنان ديده نمي شود و حتي به خاطر نفع شخصي از ظلم به سايرهيپي ها فروگذار نمي كنند.

اينان كار و زندگي مرفه و وضع مدرن را بيهوده دانسته از آن اجتناب مي كنند و حتي حاضر نيستند موي سر خود را کوتاه و تميز كنند و لباس مرتب و پاكيزه بپوشند اين اعمال براساس عقیده آنها كه معتقدند بايد زندگي طبيعي داشت و از ساخته هاي تمدن دوري نمود سرچشمه مي گيرد مثلاً بايد موي سر خود را کوتاه نكرد زيرا اين يك حالت طبيعي و مو خود بخود بلند مي شود.

اينان دنيا را زودگذر دانسته آن را غنيمت مي شمارند و خود را با اندیشه فردامشغول مي كنند و براي آن غصه نمي خورند و خود را در رنج و زحمت نمي افكنند و از اينرو خود را از قيد سنتها و علائق دنيوي دور نگاه ميدارند زيرا زندگي ناپايدار و فاني شونده است (5).

در تحليل و بررسي اين مكتب بايد گفت كه اساس اعمال هيپي ها را بايد در ايده و فكر «نئواگزيستانسياليسم ها» جستجو كرد زيرا اينان جهان را بي هدف و بي نقشه و سراسر بيدادگري و رنج مي دانند و در امور دنيوي پيرو مكتب «انتيس تن» و «ديوژن» مي باشند و زندگي را به بيكاري و بيعاري و ولگردی مي گذرانند و در اعمال غرائز و كامجوييها شاگرد مكتب «اريسستپ» و «فرويد» هستند پس اين مكتب نيز مثل مكتبهاي سابق بر پايه و اساس بي هدفی قرار گرفته و مريدان و معتقدان به اين مكتب را به تنبلي و هرج و مرج و بي قيدي مطلق فرا مي خوانند.

پي نوشت ها :

- 1- جهاني كه من مي شناسم، ص 56 و 66.
- 2- جهاني كه من مي شناسم، ص 67 ، 68.
- 3- فلسفه خلاق در سلام، ص 67 - مجله علم فكر، شماره 1، ج 1.
- 4- سير حكمت در اروپا، ج 3، ص 199، 200، 201
- 5- هيپي گري عصياني عليه تمدن، ص 22، 25، 137.